

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخداد های صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

تابستان ۱۴۰۳

- ۳..... سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
- ۳..... حیات شریف امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup>، جلسه نوزدهم، ۱۶ مهر ۱۴۰۳
- ۳..... خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۵..... اشعار جناب ابوطالب<sup>علیه السلام</sup> در شعب ایطالب در حمایت از رسول<sup>صلی الله علیه وآله وسلم</sup>

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه نوزدهم، ۱۶ مهر ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

همه چیز از القاب عجیب امیرالمؤمنین علیه السلام شروع شد، چرا که حضرت در جنگ جمل در بصره خود را به نحو خاصی معرفی کردند و این نوع معرفی از نسب ایشان، ما را به سمت اشعار پدر بزرگوارشان جناب ابوطالب علیه السلام کشاند و متوجه شویم چقدر شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به پدر بزرگوارشان است و ما روی اشعار جناب ابوطالب علیه السلام که از ایشان رسیده بود، مقیم شدیم. بهره بردن از اشعار جناب ابوطالب علیه السلام به نوعی بهره بردن از محکمت تاریخی اعلام شد، آن هم در دوره حساسی که اگر ما در مورد آن چیزی بدانیم، کلید فهم ما از پس زمینه‌های تمام دوران بعدی به دست آمده است. اگر اتفاقی در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیفتد. اگر پس زمینه را بشناسیم، کار در زمان ابوطالب علیه السلام راحت تر است.

شعرهای ایشان برای دفاع و صیانت از توحید با مصداق حفظ جان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. گاهی خنثی کننده‌ی توطئه‌ها و برهم زنده‌ی ائتلاف شبه جریان دشمن توحید بوده است. مثلاً آنجا که مشرکان پیشنهاد دادند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را تحویل بگیرند و بکشند. گاهی ائتلاف بخش برای دفاع از توحید و به شکل ایجابی عمل می کرده است. گاهی تبیین کننده‌ی سایه روشن و ابهامات بود، ماجرای قتل مسافر بن ابی عمرو. گاهی کتوم و اسرارآمیز بوده است. آنجایی که در رثای برادر ایشان عبدالله علیه السلام می گوید، گاهی نهایت حُسن استفاده را از فرصت برای تقویت توحید کرده است.

اشعار او لطیف است و از مناسک و توحید به شُکوه یاد می کند، گوهرشناس است، صفات و فضایل را تفصیل می دهد، بسیار حس دارد، آن قدر که آدم احساس می کند، اماکن و کوه‌ها پویا و زنده هستند و حتی کلمات زنده می شوند، به حس یک شتر زنده، آدم آن را احساس می کند و متوجه آن می شود در همه اینها زیرک است و فراست الهی دارد. در رثای عبدالمطلب علیه السلام و مسافر بن ابی عمر و ابا امیه بن مغیره اشعاری مهم دارد.

گاهی در مرثیه‌های خود بر تقویت و جریان عظمت کسی در خانواده خود آنها تأکید می کند، تا بین فرزندان خود این صفات برجسته ابدی نماید. گاهی با زیرکی و گوهرشناسی خاص خود، شخصی را معرفی می کند که اهل خیر است و در مقابل شرور اجتماعی ایستاده است و نفع رسان است،

او را نه به دلیل دارایی بلکه به دلیل توانمندی و ظرفیتی که دارد به عنوان زینت الله در توحید قرار می‌دهد و در چشم مردم بزرگ می‌کند، تا جبهه حق تقویت شود. در مکاتبه با نجاشی خوب می‌داند، با دست خالی چگونه حکومت کند؟ یک ملک را همراه و هم جهت خودش می‌کند. در ثبت افتضاحات جبهه مقابل به خوبی از زبان هنر بهره می‌گیرد، سرشار از عزت و اعتماد نفس و تکیه به خدا است و گاهی در این عزت آمیزه‌ای از طنز را نیز به کار می‌گیرد، تا خودستا نباشد و خودستا جلوه نکند. هم تأمل دارد، و ظاهراً کارها را لنگ لنگان جلو می‌برد و هم چابک است تا در جمع این دو ویژگی متضاد، راهبری استثنائی خود را نشان دهد.

چنان در تبدیل حربه دشمن علیه خود حریف مهارت دارد، که ابولهب را با تمام جدیتی که برای خرد کردن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد، خرد و حقیر می‌کند و از نیروی ابولهب برای خرد کردن علیه خود او استفاده می‌کند و چنان تکیه‌گاه و الهام بخش و دارای القاء است که حمزه را از شک و اضطراب به یقین و صلابت می‌رساند، فرهنگ امتی با حماسه و شجاعت و جهاد آمیخته است. دفاع از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با حس و شعر خود تبدیل به حماسه می‌کند و به این طریق قدر برای خود زندگی شخصی قائل نیست و ماهیت حیات او زندگی امتی است و دعوت به آن است. مؤمنین را در چشم دشمن بزرگ می‌کند و برای مؤمنین القای امنیت می‌نماید. ادبیات او به واسطه هنر و امضای اختصاصی آن از تحریف مصون مانده است. روان دشمن را می‌شناسد و می‌داند واکنش‌های او چگونه تحلیل خواهد شد. لذا امکان فرصت طلبی را از دشمن سلب می‌کند. حدود چهل و یک قطعه شعر خواندیم. امروز چهار قطعه را انتخاب کردم.

از جهت علمی خیلی فاخر است، چند حسن دارد.

▪ یکی اینکه جهت تربیتی کار شما خیلی مهم است، چون توصیه شده است اشعار حضرت ابوطالب علیه‌السلام را به فرزندان خود یاد دهید. منظور فرزندان عرب زبان است، ولی اینکه ما چه چیزهایی را باید به فرزندان خود یاد دهیم، خیلی مهم است که مثلاً شعرهای طیب در آموزش مهم است. اگر این روایت درستی باشد و بتوان اثبات کرد که این روایت است، می‌تواند دستاورد تربیتی خیلی مهمی داشته باشد. ضمن اینکه از نظر ادبی خیلی فاخر است.

▪ یکی از راه‌هایی که انسان می‌تواند راه پیدا کند به ادبیات قومی همین بحث شعر است، شعر خیلی صریح می‌تواند انسان را به ادبیات قومی بکشاند

▪ و یکی هم آشنا شدن با زوایای نهفته تاریخ یا پس زمینه‌هایی که هیچ وقت در تاریخ گفته نشده است که در اشعار به صورت کناره استعاره یا صریح بیان می‌شود و شما در بهت فرو می‌روید که چگونه یک چنین چیزی راحتی با زبان شعر بیان شود؟ و این موضوع در قالب موارد مختلف ممکن است سخت مطرح شود، ولی در قالب شعر همین الان هم همین طور است.

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

شما خیلی از مطالب را می‌توانید در قالب شعر بگویید. خیلی انتقادها از دولت مردان را در قالب شعر می‌توان گفت. خیلی چیزها را می‌شود با زبان شعر به دیگران گفت و خیلی جالب است. خود زبان شعر زبان مهمی است.

- نکته چهارم، آنچه که راجع به شعرا گفته شده است، منظور زبان شعر و زبان ادبیات نیست. شعرا منظور، آنهایی که یک چیزهایی را بدون تعقل می‌بافند، و گرنه خود ادبیات شعر هیچ وقت مورد نقد نبوده است و این نکته‌ای است که اگر قرار بود ادبیات شعر نقصی داشته باشد، نه حضرت ابوطالب علیه‌السلام این کار را می‌کرد و نه تبلیغی نسبت به این انجام می‌شد که این شعرها را یاد بدهید.
- نکته آخر، از فرد یک شخصیت محبوب و تو دل برو می‌سازد و این هم خیلی در مهارت‌های زندگی مهم است که در خانه و خانواده و با اعضای خانواده با زبان شعر حرف بزنیم. اگر هم وزن و قافیه نداشت، مثلاً بچه‌ها ادای شعر در می‌آورند. همین که انسان به سمت شعر می‌رود، اخلاق آنان خیلی عوض می‌شود، خیلی از مشکلاتی که افراد در لحن و گفتگو دارند و خود آنان خبر ندارند که این لحن‌ها ممکن است آسیب زننده باشد. زبان شعر این لحن‌ها را به طور طبیعی برطرف می‌کند.

ما در این چند جلسه که از حوادث تاریخی صحبت کردیم و از جایی زمان برای ما مهم شد، دو حادثه مهم در این زمان اتفاق افتاد. یک هجرت به حبشه، یکی شعب ابیطالب و وسط اینها چند اتفاق مهم هم بود. مثل سفر به شام و یک سری اتفاقات جزئی دیگر.

ماجرای حبشه را قبلاً بیان کردیم. اما ماجرای شعب ابیطالب، آن قدر در شعرهای جناب ابوطالب علیه‌السلام وسعت دارد. سه سالی که در محاصره بودند، شاید آن شعرهایی هم که قبلاً گفتیم حتی مربوط به همین دوره بوده باشد. این قدر پخش است و این قدر سخت است شما مرز تعیین کنید و بگویید این شعر، مثلاً در شعب گفته شد یا بیرون شعب؟ بیش از دو سوم حجم اشعار حضرت ابوطالب علیه‌السلام در شعب گفته شده است. بعضی جاها را تاریخ کمک کرده است. همان شعرهایی که در دیوان آمد و به این موضوع کمک کرد. ما این شعرها را تاریخ‌دار می‌دانیم. خیلی اشعار هم مضمون آن همان شعب ابیطالب است. پس یک دیوان حضرت ابوطالب علیه‌السلام است و شعب ابیطالب آن و این سه سال فرصت به این مرد داده بود، که هنر جنگ آوری و لطافت را توأمان با همین ویژه‌گی‌های پنج‌گانه را که استاد فرمودند را چگونه به کار ببرد؟ در جایی که ظاهراً مسلمانان در سه کنجی قرار گرفتند و در موضع دفاعی واقع شدند. در لاک دفاع هستند، اینجا آن چیزی که ورق را برمی‌گرداند و یا تلطیف می‌کند و صبر ایجاد می‌کند، همین اشعار ایشان است.

### اشعار جناب ابوطالب علیه‌السلام در شعب ابیطالب در حمایت از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

من متن اولی که انتخاب کردم، قصیده و چند بیتی است، از گفتگوی حضرت ابوطالب علیه‌السلام هست با امیرالمؤمنین علیه‌السلام. حدس من این است که از گفتگوهای ابتدایی تاریخ در مورد این نوشته که بگذریم، شعر باید یک زمان کوتاه قبل از شعب ابیطالب باشد و چسبیده به آن باشد. به خاطر

همین این طور ترتیب دادم، گفتگویی است که حضرت ابوطالب علیه السلام در این مورد با امیرالمؤمنین علیه السلام صحبتی دارند. من این متن، قسمت های تاریخی آن را می خوانم، تا به اصل بیت ها برسیم.

گفتند که:

مجتمت قریش و ادخال بنی الهاشم و بنی العبد المطلب شعب، و كتبوا بينهم الصحيفة دخل الشعب، مومن بنی هاشم و کافرهم، و مومن بنی المطلب و کافرهم، ما خلا ابالهب و ابوسفیان ابن حارث ابن عبدالمطلب. فبقی القوم ثلاث سنين.

وقتی قریش آمدند و خواستند بنی هاشم را محاصره بکنند، قراردادی نوشتند و در این شعب مؤمن و کافر بنی هاشم و بنی المطلب حاضر شدند، فقط مسلمانان در محاصره نبودند، همه آنان در محاصره قرار گرفتند، به جز دو نفر؛ یکی ابولهب و یکی دیگر هم ابوسفیان ابن حارث است که ظاهراً حارث پسر بزرگ عبدالمطلب علیه السلام بود که چند سال قبل فوت کرده بود و در قید حیات نسیت و اسم اصلی او ربیعہ بود که اشعاری از او هم داریم و ابوطالب علیه السلام او را نصیحت کرده بود و این ابوسفیان پسر این حارث است که با ابولهب از محاصره در شعب استثناء شدند. مؤمن و کافر نداشت همه در محاصره بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در نهج البلاغه می فرماید که کافر ما از قبیله خود دفاع می کرد و مؤمن ما از دین خود دفاع می کرد.

و كان رسول الله صلى الله عليه وآله، إذا أخذ مضجعة و عرف مكانه و نامت العيون؛ جاءه ابوطالب فانهضه عن فراشه و أضعج علياً مكانه.

این طور بود که ابوطالب علیه السلام، هر شب یک ملاحظات امنیتی در مکان را لحاظ می کرد و آن لیل المبيت که سال ها بعد می بینیم، هر شب و یا شاید هر چند ساعت حضرت ابوطالب علیه السلام لحاظ می کرده است. معمولاً هم امیرالمؤمنین علیه السلام را جای حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم می گذاشتند. شاید به زبان طنز:

فقال له عليُّ يا أبتاه إني مقتول ذات ليلة.

پدر جان من در دل شب مقتول هستم. من اصلاً کشته رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هستم. یا به زبان پدر و پسری، کلاً تو داری من را به کشتن می دهی! قال غيره:

نوع دیگری هم گفتند، ولی این بیشتر به دل من نشست. آنجا که می گوید: یا ابتا! إني كان مقتول، را کنار بگذارید، کاری با آن ندارم. این را مقدمه می گذارم، حتی قبل از شعب، به خاطر این دو خط. هر چه در مورد شعب ابیطالب شنیدید را ننشیده بگیرید، فکر کنید هنوز شعب نشده است و نزدیک شعب ابیطالب هستیم.

دقیقه ی ۲۰ تا ۳۰

این روایت دوم را بشنوید:

كان علي بن أبي طالب لا يرى أحداً يسب النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلا وثب عليه، فكان في كل يوم يرجع إلى أبيه مضروباً مشجوجاً، فقال لذلك أبو طالب:

هر کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توهین می کرد، حضرت علی علیه السلام با او درگیر می شد. یعنی روزی نبود که حضرت علی علیه السلام به این خاطر دعوا نکرده باشد و وقتی بر می گشت، زخمی و مضروب و مشجوج بود. دعوا کرده بود، بالاخره دعوا یک آثاری هم دارد، نمی گویم که حضرت عصبی بودند، بالاخره مولا هست و تشخیص او این بود که باید دعوا کند، شاید اگر جلوی او را نمی گرفت، بهمنی از بی ادبی شکل می گرفت. خلاصه به محض اینکه تشخیص می داد، در جا عمل می کرد. ابوطالب علیه السلام به علی علیه السلام این جوری می گوید که:

إِصْطَبِرْ يَا عَلِيُّ فَالْصَبْرُ أَحْجَى  
كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ

ای علی صبر پیشه کن. صبری که جبران بی صبری دیگران هم بشود. که صبر ترجیح دارد و اولی است. *كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ*؛ یعنی هر قبیله ای سیل و سیلاب او به طرف درّه خود او است. یعنی در این مسیر صبر خیلی سر راست تر است.

قَدْ بَدَلْنَاكَ وَالْبَلَاءُ عَسِيرٌ  
لِقَدَاءِ النَّجِيبِ وَابْنِ النَّجِيبِ

تو بذل جان می کنیدی و بلاء خیلی سخت است. ما این است که فدا کردن برای نجیب فرزند نجیب است. به دو جهت می توانیم این را بخوانیم. یکی زبان پدر که به علی علیه السلام می گوید که برود به جای صلی الله علیه و آله و سلم بخوابد و شاید کمی شرمنده باشد، مثلاً شبیه، به تو زحمت می دهم، ببخشید. شاید هم روی روایت دوم باشد که امیر المؤمنین علیه السلام با هر هتاکی درگیر می شد. تا نظر استاد چه باشد؟

لِقَدَاءِ الْأَعْرَازِيِّ الْحَسَبِ الثَّاقِبِ  
قَبِّ وَالْبَاعِ وَالْفَنَاءِ الرَّجِيبِ

جان خود را فدای آن سیمای نورانی نافذ دارای حسبی که مثل ستاره می کنیدی و می فروشید و صرف می کنیدی. *أَعْرَازِيُّ* قوم می شود و من نورانی ترجمه کردم. *ثاقب* هم لامع و مضيغ می شود که من با توجه به سوره طارق، ستاره ترجمه کردم. *الباع* را هم، که به معنی نفع و کرم است که من به معنی بیع گرفتم، فروختم جان و آن آیه ای که بعدها نازل می شود، الله یشری، آن کسانی که جان خود را می فروشند. رجیب هم که به معنی فاضل و نفیس است.

أَنْ تُصَبِّكَ الْمَنُونُ فَالْنَّبْلُ يُبِيرِي  
فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مُصِيبٍ

اگر به تو سختی رسید، ممنون یعنی مشکلات و سختی، *فالنبل يبيري*، یعنی تیری بالاخره بیرون می آید، تا آخر نمی ماند؛ در می آید. *فمصيب منها* و *غیر مصیب*، آن المرایا ترمی سامهما تصیبوا بعضهمو تخرتم بعضها. درست است که شما دارید سختی می کشید، ولی در عوض آنها که دارند، هدف گیری می کنند، به هدف نمی خورد و به قصد خود نمی رسند و جلوی از دست رفتن جان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می گیری.

كُلُّ حَيٍّ وَ إِنْ تَمَلَّأَ عَيْشًا  
أَخَذَ مِنْ سِهَامِهَا بَدْنُوبٍ

هر زنده‌ای پر از حیات می‌شود، اگر به جای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خود را هدف آماج تیرها و بلاها قرار می‌دهد و نصیب خود را از این تیرها زیاد کند. بعد امیرالمؤمنین علیه‌السلام جوابی می‌دهد، از آن جواب‌های قمر بنی هاشمی که حضرت علی علیه‌السلام این جواب را به پدر می‌دهند. ظاهراً قبلاً هم خود ابوطالب علیه‌السلام چنین جوابی را به پدر خود عبدالمطلب علیه‌السلام هم داده بود.

أنا مروني بالصبر في احمدٍ      و والله ما قلت الذی قلت جازئاً ما قلت جازئاً

من را توصیه به صبر می‌کنید در نصرت احمد؟ در حالی که به خدا قسم، من هیچ‌گاه جزع و فزع نکردم و خم به ابرو نیاوردم. قبلاً خود ابوطالب علیه‌السلام یک دو بیتی به پدر خود گفت، پدر و پسری. کمی عقب برویم؛ یک دو بیتی پدر و پسری هم قبلاً هم داریم، وقتی که عبدالمطلب علیه‌السلام وصیت می‌کند که مراقب رسول الله باش.

لا توصنی بلازم و واجبی      إني سمعت أعجب عجابی  
من کل حبرعالم و کاتبی      بأن یحمد الله لا قول راهبی

لازم نیست من را وصیت کنید، به چیزی که آن را لازم و واجب می‌دانم. عجیب‌ترین عجیب‌ها را شنیدم. از هر دانشمندی و کاتبی و عالم صالحی که بود، راجع به اینکه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چقدر صفات شایسته است و دارای حسن هست به من گفته‌اند. هیچ راهبی نبود که من این را به من نگفته باشد و نگاه من در مورد شکوه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کاملاً توجیه است و عظمت او را کاملاً درک می‌کنم.

اولاً از بین این دو روایت؛ اینکه بگوییم امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعوا می‌کرد و یا روایتی که می‌گوید در بستر بخواب؛ می‌شود این دو روایت را پذیرفت؟ و چگونه بپذیریم؟ و اینکه نظرات خود را در مورد این دو، سه قطعه شعر بفرمایید؟

به نظر من، در مورد آن دو بیتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب دادند، موضع، موضع چیزی شبیه اذن است. فکر که، هم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام و هم اطرافیان خاص مثل حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها بر این باور بودند، که مسئول حفاظت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ابوطالب علیه‌السلام هستند. طبق این شعری که خواندید، استشمام می‌شود که ایشان مسئولیتی دارند و باید بگویند که مثلاً اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کجا باشند و چگونه؟ در واقع امنیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تأمین می‌کردند. این موضوع ممکن است مطرح شود که آیا امنیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم اهمیت داشت یا نه؟ اگر قرار بود که جان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خطر بیفتد، آیا شیوه ابوطالب علیه‌السلام این بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فدای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشود؟ پس از اینجا معلوم می‌شود، اگر خطری می‌بود و امکان داشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نجات پیدا کنند، روش ابوطالب علیه‌السلام این بود که جان پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید سالم باشد، حتی به قیمت اینکه جان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطر بیفتد.

دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰



چیزی که امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح می کند. به نظر من شبیه اذن است، خبر می دهند که شرایطی که شما برای من مطرح می کنید، از نظر اسباب ظاهر شرایطی است که امکان قتل در آن زیاد است. آیا شما با احتساب اینکه من هم جانم به خطر می افتد این شرایط را مطرح می کنید یا نه؟ مشابه این سؤال است؛ آیا اگر جان من به خطر بیفتد، شما باز هم این نگاه را دارید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سالم باشد و من کشته شوم؟ بعضی وقتها می شود صحنه را طوری تغییر داد که هر دو نفر سالم بمانند، اما بعضی وقتها این امکان وجود ندارد، یک نفر باید سالم بماند و بر اساس اسباب ظاهر، حتماً نفر دیگر به خطر می افتد. حضرت علی علیه السلام تشخیص خود را بیان می کند. حضرت ابوطالب علیه السلام اذن خود را بیان می کند. حضرت ابوطالب علیه السلام اذن خود را به این شکل جواب می دهند، به جای اینکه به امیرالمؤمنین علیه السلام بگویند که شما اذن دارید و می توانید به جای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشید، با شعر این طور می گویند: *كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ*، یعنی به هر حال بداندیشی ها و این مسائل، یک دوره عمری دارد، مثل الان که به مردم لبنان و فلسطین می گوییم *كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ*. *شُعُوبٍ* در اینجا به معنای این است که حالت انسجام آن از بین می رود. چشم نمی بیند، دست قدرتی ندارد و کار نمی کند، هر حیی تا یک زمانی قدرت دارد و بعد از آن قدرت او زایل می شود. صبر کنید، در صبر شما موفق می شوید. عین همین را ما باید به مردم فلسطین و لبنان بگوییم. هر فرد زنده ای همیشه مسیر رو به بالا ندارد. سرازیری هم دارد. مثل اینکه بگوییم؛

*وَمَنْ نَعْمَرَهُ نَنكِسُهُ فِي الْخَلْقِ.*

قسمت بعدی، مثل این است که بگویند ای امیرالمؤمنین، ای فرزند من، این مدال افتخاری که از طرف ما به تو افاضه شد، این را به عنوان مدال افتخاری بدان که از طرف پدرت و مادرت به تو داده شده است. فکر کن تو از طرف همه ی ما این کار را انجام می دهی. اگر به فرض، من اینجا قرار نمی گیرم به این علت است که من ناتوان هستم و فقط تو می توانی بلاگردانی بکنی، این بلاگردانی به عهده تو است. این مدال افتخار است و هر کسی آرزو دارد، این مدال برای او باشد، مثل اینکه، شکر کن که در چنین مقامی قرار گرفتی و ای کاش ما در این مقام بودیم و می توانستیم این کار را انجام دهیم. به این دلیل که تو خود را برای چنین شخصی که دارای *الحَسَبِ الشَّاقِبِ وَالبَاعِ* است فدا می کنی، چنین فدا شدنی خیلی ارزش دارد.

قطعه بعدی و چهارمی اینکه *أَنْ تُصَبِّكَ الْمَنُونُ فَالْنَّسَبُ يُبْرِئُ فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مُصِيبٍ. تُصَبِّكَ الْمَنُونُ* یعنی عواملی که انسان را به مرگ می رساند. اگر عوامل مرگ زا به فردی بیاید، دو حالت دارد، ممکن است تیر به آن فرد اصابت کند، ممکن است اصابت نکند. شبیه این است که تا مرگ نیاید نمی میرد. تیری که می آید، بعضی از تیرهایی که می آید می خورد، بعضی ها نمی خورد. این در جنگ خیلی قابل رؤیت است. مگر اینکه دوربین داشته باشد یا اسلحه را از قبل قلق گیری کرده باشد. حتی اگر فرد، در روبروی او باشد ممکن است تیر به فرد نخورد. اگر کسی هفت تیر کشید، نترسید، چون ممکن است، دست او بلرزد و تیر خطا برود. در تیر این موضوع خیلی مهم است، اینکه افراد دقیق تیر بزنند و دقیق به فرد بخورد مهارت

خاصی است. این هم در آخر هم همین طور هست. اگر عوامل قطعی هم قطعی مرگ هم رسیده باشد و افرادی حتی مستقیماً به سمت شما تیراندازی کنند، تا تیر به شما نخورد، شما از دنیا نمی‌روید. چون همه‌ی تیرها نمی‌خورد، بعضی تیرها می‌خورد.

كُلُّ حَيٍّ وَاِنْ تَمَلَّأَعِيشَا      آخِذْ مِنْ سِهَامِهَا بَدْنُوبِ

از طرف دیگر هر کسی که زنده است و می‌خواهد تیر بزند، ممکن است از پشت سر، کسی به او تیر بزند. *كُلُّ حَيٍّ وَاِنْ تَمَلَّأَعِيشَا*، یعنی هر کسی که عیش او کامل باشد، *آخِذْ مِنْ سِهَامِهَا بَدْنُوبِ*، و هیچ خطری او را تهدید نکند، این طور نیست که از دنباله‌های این جنگ‌ها مصون باشد، دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد و حتماً اتفاق می‌افتد، یعنی یک تیری هست که به او بخورد.

دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

از یک طرف، تیری که می‌آید ممکن است بخورد، ممکن است نخورد. از طرفی دیگر کسی که عیش کامل دارد، حتماً تیر به او می‌خورد. جالب این است که *سِهَامِ* خود او، سهم هم هست. خیلی ظریف است، در قسمت چهار از *نَبَلِ* استفاده کرد، چون در بالا می‌خواست برعکس آن را بگوید از *سِهَامِ* استفاده نکرد، ولی پایین از *سِهَامِ* استفاده کرد، چون به هر حال سهمی هم در آن است. ظرافت ادبی فوق العاده‌ای دارد. خیلی جالب است اینها اشعاری است که در هنگام استرس رزم خیلی مهم است. الزاماً هر تیر مستقیمی به افراد نمی‌خورد، چه بسا تیر مستقیمی که زده شده و نخورده است و ممکن هم هست بخورد. از طرفی اگر کسی بهترین زندگی را داشته باشد و در امنیت کامل باشد به هر حال تیر مرگ از یک جایی خودش را به فرد می‌رساند و جان او را می‌گیرد. حرف خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام، *كَفَى بِالْمَوْتِ ... حَارِسًا*، اینکه زمان مرگ فرد چه زمانی می‌رسد نگهبان فرد است و اجازه نمی‌دهد مرگ به سراغ فرد بیاید، حتی اگر تیر مستقیم هم به سمت فرد زده باشند، تیر منحرف می‌شود. یعنی خود مرگ محافظ ما است. خیلی جالب است.

اینها خیلی پرنکته است. از طرف دیگر حرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام خیلی جالب است: *وَاللَّهِ مَا قَلَّتِ الذَّنَى قَلَّتِ جَارِعَا*، یعنی ای پدر اگر مطالبی را گفتم از روی جدل نبود، بوی اذن داشت. اگر کسی شاعر بود و می‌خواست این شعر را از جانب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ادامه دهد باید این طور ادامه می‌داد: شما خودتان می‌دانید، من اصلاً از مرگ نمی‌ترسم، ولی می‌دانم ابوطالب علیه‌السلام ولایتی بر من دارد، و باید از او اذن می‌گرفتم و از موقعیتی که فکر می‌کردم موقعیت خطر است، خبر می‌دادم. از این جهت که وقتی، او قصد دارد من را در یک وضعیت خطیر قرار دهد، حجت داشته باشد که بتواند ما در این موقعیت قرار بدهد و چون حجت دارید، نه تنها از مرگ ترسی ندارم، بلکه برای افتخاری است که برای نجات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به شهادت برسم. این نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای پدر جان عزیز خود، خیلی شأن قائل بودند. حدس من این است که درست است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پیامبر هستند، منظور از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امام علی علیه‌السلام و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها بودند، ولی مسئولیت حفظ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بر عهده ابوطالب علیه‌السلام گذاشتند و ایشان را در این امر ولی خودشان کرده‌اند. یعنی اگر ابوطالب علیه‌السلام

به این تشخیص می‌رسید، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دو روز مثلاً در شهر ظاهر نشود، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود که پیامبر در شهر نیاید. بعد طوری با این موضوع برخورد می‌کردند که گویی، ابوطالب علیه‌السلام ولایت دارد و به نظر خیلی مهم هست. از این جهت این قطعه شعر خیلی مهم است. گویی حضرت از پدر خود در این مورد خاص دارند اذن می‌گیرند و به نوعی از آن به ولایت ابوطالب علیه‌السلام در می‌آید.

ما الان به آن چه که ماند دو قطعه شعر اضافه شد. این یکی هم که مکالمه خود حضرت ابوطالب علیه‌السلام با عبدالمطلب علیه‌السلام هست، نکته‌ای دارید بفرمایید.

این هم خیلی متفاوت هست با این چیزی که اینجا هست. شاید آوردن این شعر در اینجا خطا باشد. و اصلاً این مقام با آن مقام کاملاً متفاوت هست به نظر من این طوری است.

این مقام چیست؟

مقام، مقام ولایت، حفظ کردن رسول به وسیله خدا است.

این چه؟

مقام تکلیف در حمایت رسول خدا است.

آنجا فرماندهی است، اینجا ایمان و خبر از ایمان و احساس و وظیفه است.

در این گفتگو این واضح هست که نحوی از ولایت را برای حضرت ابوطالب علیه‌السلام قائل هستند، به نحوی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام موضوع بحث را نمی‌برد. روی آن که مثلاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را خدا حفظ می‌کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نمی‌دانم، فلان چیز حفظ می‌کند، می‌رود به این سمت که پدر، من این را در مقام جدل نگفتم و اگر در مقام جدل نگفتم، پس معلوم هست که در مقام توجه دادن هست، وقتی در مقام جدل نگفته باشد، پس در مقام مشورت گفتند.

در مقام مشورت گفتند یا توجه گفتند.

توجه دادن به اتفاقی که شما وقتی می‌خواهید، تصمیم بگیرید و من را در این مسیر قرار بدهید، بدانید که یک هم‌چنین چیزی هست، آن هم مثل اینکه از باب تأکید هست و وقتی که می‌توانیم بگوییم، چرا باید تأکید شود؟ چرا وقتی اینها می‌دانند؟ بحث جان است. یعنی خداوند در آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالْبَيِّنَاتِ لِنُظَاهِرَ بِهِ مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** یعنی شما حق ندارید که در هلاکت قرار بگیرید، حالا می‌توانیم بگوییم، ما وقتی می‌رویم شهید بشویم، یا کار زار می‌کنیم. جواب آن این است که آن **تَهْلِكَةَ** نیست، آن شنیدن امر امام است. شنیدن امر امام **تَهْلِكَةَ** نیست و وقتی که شما وارد می‌شوید در یک مقامی که خیلی هم خطر دارد، حتی خطر جانی دارد، اگر به عنوان مقام، به رسول و حکم خدا متوسل نشویم، این استشمام خودکشی دارد و شما مجوز به آن کار

را ندارد. مگر این که یک امر، یک حکمی پشت سر این باشد که به واسطه آن حکم تبدیل می شود به تلف شدن و بلکه تبدیل می شود به شهادت، یا تبدیل می شود به مواردی از این قبیل.

این حرف را می خواهم بزنم، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین چیزی را هم نگوید، مثل اینکه شامل این آیه می شود که **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**، ولی وقتی می پرسد، شامل این می شود که حتی برای شهادت خود هم اذن می گیرد و اگر آن اذن نباشد، شهادت ممکن است شهادت نباشد.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

تلقی من این بود، که این قطعه، نمی تواند مقدمه شعر باشد. ولی گویی که در دل ماجرا است، یا نه اصلاً شاید بتوانیم بگوییم که از آن لحظه ای که احساس خطر شد، چه وقتی که در شعب قرار گرفتند و چه قرار نگرفتند، البته می دانید که شعب این طوری نبود که، خانه آنان در شعب بوده است. شعب ایطالب، آمدن در شعب، به معنی این بود که دیگرانی هم که در مسیرهای دورتری هستند، یا جاهای دیگر هستند، بیایند و اضافه بشوند. درست می گویم؟

بیشتر نظرم این بود که بیرون نروند نه اینکه اضافه بشوند، مراقبت ویژه بود، محاصره بود. حصر خانگی بود.

بله، یک چنین چیزی بود، اگر این باشد آن وقت اینکه من، آن را مقدمه شعر گرفتم یا اینکه در دل معرکه باشد، یک ماجرای با آن سر و کار داریم که اصلاً اول و وسط آن خیلی مطرح نیست.

بله، به نظر من در آن بحبوحه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را می خواستند، ترور بکنند و این بحبوحه در زمان بیشتر می رود به سمت، از اواسط زمانی که در شعب بودند، یعنی خود شعب برای اینها دردسر ایجاد کرد و چیز خوبی برای آنها نبود، یعنی هم بازار روانی را در جامعه یک سری از آن ناراحت می شوند، وقتی که شما زنده زنده، انسانها را بکشید و به آنها غذا نرسد تا فقط کشته بشوند. یا همین طوری بمیرند. این خیلی روان افراد را جریحه دار می کند. گویی می گویند یک کاری کنیم که کشته بشود که قائله تمام بشود. می گوید تمام قائله ها با هم تمام بشود.

دقیقاً مثل الان که می گویند که مثلاً سید حسن نصرالله را بزنیم یا مهره درشتها را بزنیم که زود جنگ را تمام کنند.

بله، این بیشتر به سمت اواخر شعب می رود، یعنی شاید مثلاً سالهای آخر یا مثلاً از نصف که می گذرد این اتفاق می افتد. جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیوسته در خطر بوده است.

ما در یک شهر تقویم دار هستیم. یعنی شهر مکه در ایام خاص، یعنی هر کس هر کاری می خواهد می تواند بکند تا وقتی است که شهر شرایط مهمان را ندارد، مثلاً حجاج نیایند. یعنی این می تواند فاصله یک چند ماهی باشد. مثلاً ماجرای شعب از یک وقتی شروع شده باشد که مثلاً حتی ممکن هست در تقویم این را هم لحاظ کرده باشند، ابتدای رفتن مسافرها باشد. یعنی الان اگر جای مشرکین می خواهیم باشیم، یک تقویمی را در نظر بگیریم یک چنین چیزی به نظر مناسب تر می آید که تا حالا برود، در آن ماههایی که مسافر و زائر بیشتر هست.

چقدر رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام با پدر رابطه عجیبی است، رابطه شبیه به معلم و شاگرد بوده است، خیلی شنیدیم، درست است که امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً شاگرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود، ولی گویی که این حس امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت ابوطالب علیه السلام حس خیلی بزرگداشتی نسبت به این زیرکی و فراست بوده است. نه من می خواهم بگویم که نوعی ولایت بود، یک راه پذیرش ولایت است.

یعنی این امیرالمؤمنین علیه السلام که خودش امیرالمؤمنین علیه السلام است. حالا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می پذیرفتیم که بالای سرش باشد، ولی اینکه یک کسی امیر امیرالمؤمنین علیه السلام باشد خیلی جالب باید باشد.

بله، یک دلیل آن این است که هر کسی فضلی دارد، از همان جهت صاحب ولایت است و وقتی که هم در عرف پذیرفته شد، هم توسط خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته شد، که مسئول حراست، آل الله و بیت خدا حضرت ابوطالب علیه السلام هست، این به عموم اجازه داده می شود که آن چیزی را که تشخیص می دهد را به شکل های مختلف اعمال کند و مثل **أمرهم شورى بينهم** می ماند. اینکه توانمندتر هست، حجت امر آن هم بیشتر هست، مگر اینکه به واسطه وحی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگویند که من این گونه دستور داده شده ام و باید این کار را انجام بدهم که لابد آن دیگر خدا به او دستور داده بود.

من این ورودیه دوم را بخوانم، همین ماجرا را این طوری و با یک قطعه شعر دیگری که چهارده بیت دارد وارد آن می شویم، می گوید:

ثم إن قریش أجمعت ألا أن یکتب بینهم صحیفه و الی بنی هاشم و بنی المطلب، أن لا ینکحوا هم، عن ینکحوا علیهم و لا یباعونهم فکتب الصحیفه، منصور ابن اکرمه ابن عامر بن هاشم بن عبدمناف بن عبد الدار و عاتقها فی الکعبه، ثم علی اسلم و عادوهم البلاء علیهم فقال فی ذلک ابوطالب.

که این فی ذلک ابوطالب مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و در این شرایط هست. ماجرا این است که قریش اجتماع کردند. یعنی به یک ائتلاف و یک هم رأیی رسیدند که مکتوبه ای بنویسند که با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، آل مطلب را نه ازدواج کنند، نه زن بگیرند و نه دختر بدهند، و نه دختر بگیرند و با آنها خرید و فروش نکنند. بعد این صحیفه را که توسط منصور ابن ... فلان نوشته شده بود را در کعبه آویزان کردند و اذیت شروع شد و بلا شدید و اجرایی شد. یعنی وارد فاز اجرا شد که ابوطالب علیه السلام انذار دادند و عاقبت عدوان آنها را به تعبیر عجیبی در آن دارد، فکر می کنم در همین هست که اشاره به شتر صالح می کند. مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدح می کند که در آن کنایه و تویخ خود این قوم هم هست.

دقیقه ی ۶۰ تا ۷۰

ألا آبلغا عنی علی ذات بیننا      لویاً و حصاً من لوی بنی کعب

یکی بر او برساند که بیاید بین ما و لوی را اصلاح کند. آن قبیله بزرگ تر که منهای لوی می شود و به خصوص لبی بنی کعب که در این دشمنی، مثلاً این طایفه جدیت بیشتری دارد، بیاید قضاوت کنید.

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا

نَبِيًّا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

آیا نمی دانند که ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیامبری که مانند موسی علیه السلام یافتیم، در کتب اولین، در مورد او یاد شده بود و این محمد صلی الله علیه و آله و سلم

هم شأن و هم سنگ موسی علیه السلام است. ما او را این طوری یافتیم یعنی این طوری گفتند که الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبی کموسی، یک چنین

چیزی.

وَأَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً

وَلَا خَيْرَ مِمَّنْ خَصَّه اللَّهُ بِالْحُبِّ

بقیه استدلال آنان این است که او محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، ربط ما با او چیست؟ عباد بر او محبت دارند، او یک طوری است که آدم در دل

می رود و محبت به او است. اگر کسی خدا او را برای حب، برای دوست داشتن، مخصوصش کرده باشد و یک کسی علیه دوستداران او باشد خیری

ندارد، خیر نمی بیند، خیری برای او نیست.

وَأَنَّ الَّذِي نَمَقْتُمْ فِي كِتَابِكُمْ

لَكُمْ كَائِنٌ نَحْسًا كَرَاغِيَةِ السَّقْبِ

آن چیزی که در کتاب های شما نوشته شده است، در سرنوشت شما باعث نحوست می شود. می گوید کاری که شما می کنید شبیه کاری است که

با توجه به کتب گذشته می گوئیم و آن می گوید کتب اهل کتاب هم نیست. یعنی گویی یک جور کتاب قائل است برای مشرکان که این قبلاً

نوشته شده است و این اقدامات در مورد السَّقْبِ که گفته شده بود یک نحوستی برای شما دارد که شبیه آن نحوستی است در مورد ناقه حضرت

صالح علیه السلام به وجود آمده است که چنین بلایی دامنگیر شما می شود و یک چنین بدی و شوم است و مسیری که در پیش گرفتید.

أَفِيقُوا أَفِيقُوا قَبْلَ أَنْ يُحْفَرَ النَّسْرَى

وَيُصْبِحَ مَنْ لَمْ يَجْنِ ذَنْبًا كَذَى الذَّنْبِ

بیاید قبل از اینکه چاهی کنده شود و زیر خاک بروید و مدفون بشوید خودتان را بیرون بکشید. خودتان را بیرون بکشید. شاید آدم ها این طوری

باشند که اگر یک کسی دیگری تبعاتی دامنش را گرفت، از آن عبرت گذشتگان عبرت بگیرند.

وَلَا تَتَّبِعُوا أَمْرَ الْغُوَاةِ وَتَقَطَّعُوا

أَوْاصِرِنَا بَعْدَ الْمَوَدَّةِ وَالْقُرْبِ

استدلال بعدی این است که این کاری که شما می کنید یک جورهایی قطع مودت قطع رحم است. یعنی دارید مثل الْغُوَاةِ آن کسانی که اغوا شدند

قطع می کنند، مودت و قرب را خویشاوندی این بلا دامنگیر شما می شود. الان چند چیز شد، یکی بلا این است که شما دارید با کتاب نبوت پیامبری

در می افتید. یک بلایی است که دارید شبیه گرفتار آن بلای ناقه صالح علیه السلام می شوید و شومی سوم این است که شما دارید قطع مودت می کنید.

وَتَسْتَجْلِبُوا حَرْبًا عَوَانًا وَرَبْمَا

أَمْرَ عَلِيٍّ مَنْ ذَاقَهُ حَلَبُ الْحَرْبِ

شومی بعدی، شما دارید جلب حرب می کنید و چه بسا این جنگی که دارید به آن دامن می زنید بسیار برای شما تلخ باشد و جنگ خیلی سنگین

شود.

فلسنا - و بیتِ الله - نَسَلِمُ أَحْمَدًا

لَعَزَاءٍ مِنْ نَكَبِ الزَّمَانِ وَلَا كَرْبٍ

به بیت خدا قسم، حاشا که احمد را تسلیم شما کنیم. العزاء من نكب الزمان ولا کربی یعنی ما در شدت زمان و در مخمسه هم قرار بگیریم از این جهت باکی نداریم.

وَلَمَّا تَبَيَّنْنا مِنْكُمْ سَوَافٍ

وَأَيُّدٍ أُتْرِتْ بِالْقَسَاسِيَةِ الشُّهْبِ

القساسية منسوبة إلى قساس جبل يتخذ منه الحديد، آن کوهی که از آن آهن می گیرند، معدن آهن است. اینجا دیگر رجز می خواند. می گوید که اگر بین ما چنین چیزی بیفتد و چنین شکافی بیفتد، رو در روی هم قرار بگیریم، ما از آن کوهها، که آهن دارند و شمشیر از آن ساخته می شود، گردن هایتان را می زنیم. یعنی کار ما چنین کوهی می افتد. و حالا اینجا السوالف: مفردھا السالفة: و هی صفحة العنق، القساسية: سیوف تنسب إلى جبل اسمه قساس، یروی أنه فی أرمينية. گویی یک اسلحه خاصی را مطرح می کند، یعنی از شمشیری که دارد صحبت می کند به کیفیت خاص شمشیر آن هم اشاره می کند که ظاهراً در میدان جنگ اگر بعضی از شمشیرها را داشته باشید ترسناک تر است. گویی که مجهز بعضی سلاح ها هم است. بیت دهم می گوید:

بمعترك ضنك ترى قصداً القنا

به والنسور الطهم يعكفن كالشرب

می خواهد بگوید آن نیزه ها و آن شرایط جنگ اگر پیش بیاید، ما اگر بخواهیم نیزه ها را پرتاب کنیم و آن شرایط را به وجود بیاوریم، خیلی شرایط خونین است و زمین گیر می شوید. گویی نشسته اید برای آب خوردن. یعنی جلوی تحرک شما را می گیریم. آن مخمسه ای که شما می خواستید برای ما درست کنید، اگر آن روی ما بچرخد و بگردد و یک چنین شرایط حماسی را برای شما به وجود می آید.

كأنّ مجال الخيل في حجارته

ومغمعة الأبطال معركة الحرب

وقتی اسبها یا آن خیل و آن چهارپایان در حجره هایشان شروع کنند و مجال پیدا کنند و بیرون بیایند، یعنی از آن حالت حبس در بیایند آن صدای شیهه و آن معركة صوت جنگ را می شنوید که خیلی هم ترسناک است.

دقیقه ی ۷۰ تا ۸۰

أليس أبونا هاشم شد أزره

وأوصى بنيه بالطعان وبالضرب

آیا پدر ما هاشم نیست؟ کسی که بزرگ و خیلی شجاع به فرزندانش هر کدام نیزه هایی می داد و به آنها آموزش نظامی لازم را داده بود.

ولسنا نمل الحرب حتى تملنا

ولا نستكي مما نلاقي من النكب

ما هرگز از جنگ پا پس نمی گذاریم و هیچ وقت هم کم نمی آوریم و از سختی به شکایت نمی افیم.

ولكننا أهل الحفاظ والنهي

إذا طار أرواح الكمامة من الرعب

ما اهل حفاظ هستیم. یعنی حالت همیت و غضب داریم. شاید هم می‌خواهد بگوید که الان هم اگر مدارا می‌کنیم، حفظ می‌کنیم، خودداری می‌کنیم، به خاطر این است که ملاحظاتی داریم و مصلحتی را می‌سنجیم، ولی این صلح ما یک صلح مسلح است و این از سر ترس نیست و این خودداری ما از سر ترس نیست.

در آخر قضیه را با یک تهدید جدی به سمت صلح برد.

(۱) این شعر به نظر می‌رسد که در اوج خصومت قریش گفته شده است. بر اوج مظلومیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام ایشان و خود ابوطالب علیه‌السلام. یعنی هم وزن آن و خود مضامین آن در درون خود مظلومیت دارد و از حالت برتری‌هایی که ما قبلاً در شعرها می‌دیدیم یک مقدار معلوم است که عقب افتاده است. درست است که رجز در آن زیاد است، ولی مثل اینکه این فشار از آن فشارهایی که خیلی سنگین است و خیلی طاقت‌فرسا است. این نکته اول.

(۲) و نکته دوم حساس تنهایی حضرت ابوطالب علیه‌السلام برای این موضوع هم خیلی به چشم می‌آید. درون آن یک غربت برای خود حضرت ابوطالب علیه‌السلام است. شعر را وقتی که می‌خواندید، چون خیلی از فرازهای آن سوزناک بود. اولین چیزی که به ذهن من رسید، این بود که این مرد نمی‌تواند در ایام شعب خودش از دنیا رفته باشد، حتماً او را به نحوی به شهادت رساندند. البته هیچ دلیلی بر این ندارم، ولی این شعر حسی که به من داد این بود که او چند روز بعد، یا چندین روز بعد جزء شهدا است. مثل وصیتنامه است که دارد اتمام حجت آخرش را برای این افرادی که خیلی سرسختانه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مقابله می‌کنند، می‌کند و او می‌خواهد آنها را به نحوی نجات دهد، در عین حال آن سختی کار را هم به نوعی می‌رساند. نمی‌دانم فرض شهادت حضرت ابوطالب علیه‌السلام در شعب چقدر فرض درستی است و چقدر ممکن است مورد بررسی و بحث بشود ولی حدسم این طوری است.

آنچه که در مورد شهادت ابوطالب علیه‌السلام گفته شده است، به روزهای بعد از رهایی از شعب برمی‌گردد. این منافاتی هم ندارد. مثلاً در دنباله‌ی آن اتفاقات، این اتفاق افتاده باشد. با فاصله اول در ماه رجب حضرت ابوطالب علیه‌السلام از دنیا می‌روند و بعد هم در ماه رمضان حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها از دنیا می‌روند.

سال آخر شعب است.

بله، یعنی موریانه آن نامه را خورده است، آنجا آن پیمان فروریخته است و می‌تواند دشمنی که داریم راجع به آن صحبت می‌کنیم و ممکن است قرائن صریح‌تر آن هم به دست آوریم. چیزی که شما از این لحن و ادبیات متوجه شدید راحت‌تر هم بشود. این می‌تواند کار که تمام شد، دشمن ضربه را زده باشد، نه اینکه در دل معرکه باشد. مثلاً فکر کنید رفتند صلح هم کردند، یعنی الان آن قضیه محاصره شکسته شد. ولی اولین نفری که می‌زنند این مرد باشد.



بله، این قضیه شعب خیلی قضیه سنگین و فشار آن خیلی طاقت فرسا است. به نظر می‌رسد خود این اشعار گویای این حرف است.

جالب است که این شعری هم که من انتخاب کرده بودم، یعنی به خاطر مقدمه‌ای که تاریخ گفته بود این هم در بدو ماجرا نیست، در نقطه شروع نیست. نه این در نقطه شروع بود، نه آن قبلی. جالب است، این دو آنجایی هستند که شروع ماجرا را تاریخ دارد بیان می‌کند، ولی همین هم اشتباه رفته است.

از کجا فهمیدید شروع نیست؟

شما می‌گویید که سختی برای آخر است، ولی این چیزی که من الان خواندم، مثلاً الان چه وقت دارد این شعر را می‌گوید. می‌گوید که این قریش / اجتماع، بکتبوا، حس من این بود که مثلاً آنها نوشتند. این دارد یک غرشی هم می‌کند که صحیفه را به هم بزند. ولی ظاهراً این جور نیست. این بحث اشعار در یک شرایط مخصوصه وار است، نه اوایل کار، بلکه در دل کار یا به سمت آخر کار است، این چیزی است که از فرمایش شما فهمیدم. منافاتی ندارد، اما ابتدای کار هم باشد، ولی آن اجماع صورت گرفته و این اتفاق هم شده است. مثلاً یک نفر قرار است، یک جایی در یک شهری به شهادت برسد. همین که به آن شهر ورود پیدا می‌کند، یک غم و حزنی او را می‌گیرد. این هیچ منافاتی با شروع ندارد، ولی بحث من این است که حزن این شعر خیلی زیاد است و بوی شهادت می‌دهد.

دقیقه‌ی ۸۰ تا ۹۰

مثل امام رضا علیه‌السلام وقتی که به او می‌گفتند که شما سمت مرو تشریف ببرید. شروع کردند به گریه کردن. یعنی فهمیدند که این سفر، سفر آخر است، نه اینکه از شهادت ناراحت باشند، ولی به هر حال این یک حزنی دارد.

آنجا محل حزن است.

این شعب هم که می‌گویند محل حزن است، چرا محل حزن است؟ قرا است مثلاً حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها از دنیا برود، قرار است پیامبر خدایی از گرسنگی و تشنگی از دنیا برود، بعد قرار هست که اولاً کسی نتواند به او بگوید نبی، در ثانی وقتی به اسلام گروید محکوم به هلاکت شود. نه کسی با او بتواند ازدواج کند و نه بتواند به کسی دختر دهد. این یعنی هلاکت، هلاکت تدریجی. بعد فکر کنید که یک قریش بیایند اجماع کنند و این قدر سعایت کرده باشند و این طرف آن طرف رفته باشند و یک اجماعی درست کردند که یک تعدادی افراد که ...، شما تصور کنید دشمن باشند، شما حق ندارید با دشمن خود هم این طوری کار کنید، می‌توانید با دشمن بجنگید، ولی نمی‌توانید چنین محاصره‌هایی بر دشمن داشته باشید. یعنی آن چیزی که حتی برای هر انسانی مجاز نیست، برای آن کسی که احتمال پیامبر بودنش می‌رود، یک مرتبه مجاز می‌شود و این قسمت آن خیلی غمناک است و چه بسیار افرادی که به وسیله شعب لطمه خوردند. فرض می‌گیریم اینکه هم کافر آنان هم مؤمن آنان در شعب بودند، این خیلی اذیت کننده است.

فکر کنید به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بگویند که چون شما اسلام آوردید، حتی آنهایی که شما را هم قبول ندارند شکنجه می کنند. این برای انسان آزاده خیلی دردناک است. چون آن کسی که دین را می پذیرد به هر حال یک آمادگی دارد، ولی کسی که نمی پذیرد، مثلاً چه دلیلی دارد که باید در شعب باشد؟ و چه دلیلی دارد که او باید شکنجه بشود؟ این جریانی که من دارم می گویم یک حزنی ایجاد می کند، خود این محل استجابت دعا است. ان شاء الله ابوطالب علیه السلام صحبت های ما را می شنوند و دستی در تسلط عالم دارند، این اتفاقی که در غزه و لبنان هست، خیلی حزن آور است. مردان و زنانی در خانه خودشان آمدند دفاع کردند و در این مردان و زنان یک عده ای هم هستند که دل آنان نمی خواست، به هر دلیلی دفاع کنند، حالا آنها هم باید کشته بشوند، برای این مردان و زنانی که با غیرتمندی کشته شدند، خودشان و مصیبت های آنان یک طرف، آن مصیبت هم که دیگرانی باید لطمه ببینند، خیلی این فشار دارد و شاید مثلاً این شهادتی که خداوند، برای سید حسن نصرالله امضا کرد. شاید بابت این بود که خود ایشان دعا کردند که خدایا غم خیلی سنگین است.

حزن را که می گویند ممکن است بعضی از دوستان خیلی متوجه نشوند. یعنی اگر خودتان را بگذارید در مقام رهبری یک گروهی، افرادی که در قلمرو شما هستند دو طیف هستند؛ بعضی ها شما را قبول دارند و بعضی ها شما را قبول ندارند. در نظامات غیر دینی این گونه است که آنهایی که قبول ندارند، هر اتفاقی برای ایشان بیفتد بهتر، ولی در نظامات الهی آدم هایی که شما را قبول ندارند. اگر بلایی سر آنان بیاید شما بیشتر از آن افرادی که قبول ندارند ناراحت می شوید. دلیل آن این است که آنهایی که قبول دارند که اجر دارند، صبر می کنند، احکام دارند، خداوند به ایشان اجر می دهد، ولی آن بنده خدایی که کافر است، دنیایی ندارد، آخرت هم که ندارد، خیلی اذیت می شوید که به واسطه شما دنیای او به هم بریزد. شاید این تعبیری که در قرآن می گوید خدایا ما را فتنه برای **الَّذِينَ كَفَرُوا** نکن منظور این باشد.

این قطعه شعر که می خواهم بخوانم آخرین قطعه است. به نظرم رسید که اگر قرار شود شعب ابیطالب شروعی داشته باشد، حتماً دنبال یک شعری باید باشیم که در آن شعر آنهایی را که دارند در محاصره قرار می گیرند روحیه آنان را تقویت کند. دنبال یک شعری در این زمینه بودم. مثلاً در ذهن من یک چنین چیزی بود. خیلی دنبال این بودم که روی بنی هاشم تکیه کرده باشد. نمی دانم چقدر این انتخاب موفق بود، ولی به هر حال این شعر را انتخاب کردم. توضیحاتی که در کتاب داده همین اندازه است:

و قال أيضا يحض على نصره النبي صلی الله علیه و آله وسلم این را من آوردم و تا اینجا کشاندم.

لقد عجب لأقوامٍ أُولَى سَفَهٍ  
من القَسِيلِينَ من سَهْمٍ و مخزوم

من تعجب کردم از اقوام سفیهی که از این دو قبیله سهم و مخزوم هستند، بنی سهم و بنی مخزوم

القائلین لما جاء النبي به  
هذا حديثٌ اتانا غير ملزوم

لما جاء النبيُّ به، کسانی که مدعی هستند نبی بر آنها نیامده است و این حرف‌هایی که او دارد می‌زند، حدیث غیر ملزوم برای ما است و لازم نیست ما به آن توجه کنیم.

وقد أتانا بحقِّ غير ذي عوجٍ      مُنزلٍ في كتابِ الله معلومٍ

اینجا، من رد بعضی از سوره‌ها را هم می‌بینم. می‌گوید که ولی به ما از کتاب غیر ذی عوج که یاد سوره کهف می‌افتیم نازل شده است، که در کتاب برای ما معلوم است. من از همین جا می‌فهمم که چه بسا، سوره کهف در شعب نازل شده بود. اگر به این شعر ارتباط داشته باشد.

دقیقه‌ی ۹۰ تا ۱۰۰

فيه عجائبُ يرتاح الفؤادُ لها      ممَّا تنزَّلَ في صَادٍ وِ حَامِيمٍ

عجایی هست در آن کتاب که دل را زنده می‌کند. آنچه که نازل شده در صاد و حامیم.

من العزيزِ الذي لا شيءٌ يدرُّكهُ      فيه بصائرٌ من حقٍّ و تعظيمٍ

از جانب عزیزی که هیچ چیز نمی‌تواند او را درک کند. در این کتاب بصائری است از حق، و چه عظمتی دارد این کتاب. اینجا به نظرم مدح ابوطالب علیه‌السلام از قرآن است.

فإنْ تكونوا له ضِدًّا يَكُنْ لَكُمْ      ضِدًّا بَعْلَبَاءَ مِثْلِ اللَّيْلِ عُلُكُومٍ

اگر شما ضد چنین کتابی باشید، برای شما ضدی است که برای شما از شب سخت و تار سنگین تر و سیاه تر است.

فيها بنو هاشمٍ غُرٌّ وِ جَوْهَهُمُ      مِثْلُ المصاييحِ وِ الصَّيْدِ العَشَامِيمِ

این شب تاری که دارم توصیف می‌کنم برای شما در آن صورت بنی هاشم می‌درخشد.

العشاميم: جریع الماضي. یعنی مثل چراغ‌ها و صیدی که قبلاً دویده و رفته است. شاید منظورش حالت شهاب باشد. این بنی هاشم را در آن شب این طور توصیف می‌کند.

هناك أحمدٌ لا يَخشي عداوتكم      في إرثٍ عَزَّ مَنِيْعٍ غيرِ مَهْضُومٍ

اینجا احمد است که از دشمنی‌های شما باکی ندارد. عزت را به ارث برده است. عزز منیع غیر مهضوم، مقام منیعی دارد که ارتفاع آن پایین نمی‌آید.

نأبي له الضَّيْمُ إِنَّا معشرٌ أَنفٌ      لا يَلْزِمُ الذُّلُّ مَنَا بِالْخَرَاطِيمِ

ما ابا داریم برای او از اینکه او را وا بگذاریم و از او دفاع نکنیم. أَنفٌ به معنای بینی است. اینجا یعنی کلاس ما خیلی بالا است و شایسته نیست که داغ ذلت بر بینی‌های ما بشینند.

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَا سَوْفَ نَمْنَعُهُ      بِأَثْنِي مَنَا عَلَى الجُرْدِ اللّهُمَّ

اللَّهِمَّ بِمَعْنَى اسْبِ مَسَابِقَةِ اسْتِ كِه جَلْوَى هَمَّه چَهَار پَايَان مِي رُود. خُدَا مِي دَانَد كِه مَا بَا نِيْزَه هَا وَ اسْب هَايِ نَفِيْس وَ اسْبِ مَسَابِقَةِ اَيِ وَ تِيْزَا اَز اَو دِفَاع مِي كَنِيْم.

بِكَلِّ اَبِيْضٍ مَفْلُوْلٍ مَضَارِبُهُ      مُجْرَبٍ وَ حُسَامٍ غَيْرِ مَثْلُوْمٍ

بَا تَمَامِ شَمَشِيْرَهَايِ بَرَهْنَه اَيِ كِه اَز هَر طَرَفِ نَوَاخْتَه مِي شُوْنَد. شَمَشِيْرَهَايِي كِه نَه كَنْد مِي شُوْنَد وَ نَه اَز كَار مِي اَفْتَنْد.

فَا مَنُوْا نَبِيَّيْ - لَا اَبَا لَكُم -      ذِي خَاتَمٍ صَاغَه الرَّحْمٰنُ مَخْتُوْمٍ

پَس اِيْمَانِ بِيَاوَرِيْد بَه نَبِيِّي كِه ...، لَا اَبَا لَكُم، شَايِد اِيْن طَوْر بَتُوَانِيْم بَكُوِيْم كِه دَشْمَن خَاصِي بَاشَد بَكُوِيْد اَيِ بِي پَدْرَان؛ حَالَتِ تَقَابِلِي اَسْت. كَسِي كِه دَارَايِ خَاتَمِ اَسْت كِه مَهْر خَاتَمِ وَ اَنكَشْتَرِ وِلَايَتِي اَو اَز جَانِبِ رَحْمَانِ بَه اَو دَادَه شُدَه اَسْت. اَو اَنكَشْتَرِ رَحْمَانِي وِلَايَتِ رَا اَز جَانِبِ خُدَا دَارَد. نَمِي دَانَم اِيْن بِيْتِ رَا چَقْدَرِ خُوبِ تُوَانَسْتَم مَعْنِي كَنَم.

هَمَان طَوْر كِه فَرْمُوْدِيْد اِيْن شَعْرِ مَرْبُوطِ بَه حَمَلَه بَه سَمْتِ پِيَاْمِبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَسْت وَ اَز طَرَفِي هَم، اَظْهَارِ اِرَادَتِ اَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَه پِيَاْمِبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ اَن دَلِيْلِ پِيُوَسْتَنِ خُودَشَانِ رَا مَطْرَحِ مِي كَنْنَد.

سُورَه هَا رَا دِيْدِيْد؟

بِرَايِ شَعْبِ يَا اَنْتَهَايِ شَعْبِ اَسْت. سُورَه حُوَاْمِيْمِ بَه نَظَرِ مِي رَسَدِ دَرِ اَنْتَهَا يَا حُوَالِيِ شَعْبِ نَاْزَلِ شُدَه اَنْد.

يَعْنِي دَرِ دَلِ مَاجِرَا اَسْت.

نِشَانِ مِي دَهْد كِه حَضْرَتِ اَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَا اِيْنَكِه دَرِ شَعْبِ بُوْدَنْد، وِلِي بَه هَمِيْنِ بَهَانَه رَابَطَه هَايِي رَا بَا قَرِيْشِ مِي كَرَفْتَنْد وَ شَايِدِ سَرِ اِيْنَكِه دَرِ اِيْنِ سَه سَالِ بَنْدِگَانِ خُدَا زَنْدَه مَانْدَنْد، بَه خَاطِرِ هَمِيْنِ اِرْتِبَاْطِ كَرَفْتَنِ هَا بُوْدَه اَسْت. اِكْر اِيْنِ شَعْرِ سَبَبِ هِدَايَتِ كَسِي نَمِي شُدَه اَسْت، حِدَاقِلِ بَه رَحْمِ مِي اَوْرَدَه اَسْت.

يَعْنِي مَنَجْرِ مِي شُدَه اَسْت كِه اِيْنَهَا يَكِ سَرِي اَذْوَقَه بَه بَنْدِگَانِ خُدَا بَدَهْنَد. بَه نَظَرِ مِي رَسَدِ كِه مَا بَايِدِ بِيْشْتَرِ نَقْشِ حَضْرَتِ اَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا دَرِ شَعْبِ مَطَالَعَه بَكْنِيْم. چُونِ تَأْمِيْنِ كَنْنَدَه اَذْوَقَه وَ تَأْمِيْنِ كَنْنَدَه اَمْنِيْتِ شَعْبِ بُوْد.

اِيْشَانِ بَه جِزِ تَأْمِيْنِ اَمْنِيْتِ كِه مِي كُوِيْدِ اَمْنَهْمِ مِّنْ خَوْفٍ، اَطْعَمَهْمِ مِّنْ جُوعٍ هَمِ بُوْدَه اَسْت. مَعْمُوْلًا تَأْمِيْنِ اَذْوَقَه رَا اَزِ جَانِبِ حَضْرَتِ خُدَايِجَه سَلَامُ اللهُ عَلَيْهَا دَانَسْتِيْم، بَعْدًا دَرِ جَلْسَاتِ بَعْدِ هَمِ مِي خُوَانِيْمِ قَسْمَتِ هَايِي كِه بَه اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اَسْت. وِلِي اَزِ اِيْنِ نَكْتَه هَمِيْشَه غَفْلَتِ دَاشْتِيْم. چُونِ غَذَا يَكِ بَارِ وَ دُوْبَارِ نِيْسْت. اَنَهَا بَه اَذْوَقَه اَحْتِيَاْجِ پِيْدَا مِي كَنْنَد. اِيْنَكِه زَبَانِ يَكِ نَفْرِ رُوْزِي رَا بَتُوَانَدِ سَرَازِيْرِ بَكَنْد، بَا لَآخِرَه اَذْوَقَه رَا بَتُوَانَدِ بَرَسَانَدِ وَ حَيَاتِ بَخْشِ بَاشَد. اِيْنِ تُوْجِهِي كِه شَمَا دَاْدِيْدِ خِيْلِي فَوْقِ الْعَادَه اَسْت.

این شعر از این جهت خیلی قدرتمند است، از جهت دیگر شاید از همان ابتدای شعر تا انتهای آن مرور بر سوره‌های قرآن است. یعنی نشان می‌دهد که این سوره‌ها به جان حضرت ابوطالب علیه‌السلام نشسته است.

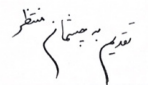
### دقیقه‌ی ۱۰۰ تا آخر

یعنی برای آدم کلام شناس، معرف شناس با عظمتی مثل ایشان قرآن بسیار با عظمت است. مهم‌تر آنکه شعرش را و ادبیاتش را متأثر می‌کند.

یعنی رنگ و بوی قرآن در آن ظاهر می‌شود. یعنی یک قرآن داریم که در کتاب نوشته شده باید. دنبال یک قرآنی بگردیم که مکتوب شده بر جان حضرت ابوطالب علیه‌السلام.

بله

خیلی عالی بود بالاخص آن شعری که مربوط به شعب بود و محزون بود. اینها شعرهایی هستند که خیلی به انسان‌ها شکوه و عظمت و مجد می‌دهند. ان‌شاءالله که این شکوه و عظمت و مجد در ما هم ایجاد شود.



### در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می‌باشد و نمی‌تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. ( احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می‌باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می‌باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه [@sm\\_nouri](mailto:sm_nouri) اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان